

رحیم عفیفی

اندرز اوشنر دانا

بنا به روایات و نوشه‌های پهلوی کاوس شاه کیانی وزیری دانا و خردمند بنام اوشنر داشت. این مرد همه خردمندی^۱ بود و با آموزش‌های بخردانه خود ایزانیان را پرورش می‌داد. تدبیر و دانائی او سبب شد که کاوس شاه بر هفت‌کشور زمین پادشاهی کند.

اوشنر نمانی که در شکم مادر بود فر جمشید بد و پیوست و از همان زمان با مادر خود سخن گفتن آغاز کرد. او پسر دختر پائزور واچیریای مزاد پرست^۲ بود و پس از زاده شدن از مادر، با فراچیه جادوگر گفت و گو کرد و معماهای او را بازگو و اهریمن را مغلوب نمود. او زبان مردم نواحی مجاور را بیاموخت و بر نایرانیها هنگام مباحثه غلبه یافت، سرانجام دیوان، کاوس شاه را گمراه کردند و بفرمان این پادشاه وزیر دانا و خردپرور کشته شد.

کریستن سین دانشمند ایران‌شناس دانمارکی در کتاب کیانیان موارد بالارا از کتابهای پهلوی یاد کرده و اوشنر را موجودی داستانی می‌نویسد و

۱- یشتها، پورداود، ج ۲/۲

۲- داستان دینیک، فصل ۲۸

۳- دینکرت، کتاب هفتم، فصل ۱ بند ۲۶ و ۲۷

چنین نظر می‌دهد که: پائزور واچیریا که در فروردین یشت بدان اشاره شده بمعنی بسیار خردمند است و [در داستان دینیک] از این صفت همچنانکه در موارد دیگر دیده شود اسم خاص جدیدی ترتیب یافته و نام یکی از اجداد اوشنر شده است. وی از بحث در این باره نتیجه می‌گیرد که وجود داستانی اوشنر مسلماً از روی نمونه و سرمشقی که برای رجال خردمند سیاست در روابط قدیمه موجود بود (مانند بزرگمهر که بعد از آنها بوجود آمد) ساخته شده ...^۴

دانشمند پارسی ارواد بامانجی دهابهار در مقدمه رساله اندرز اوشنر دانا شرحی درباره او نگاشته و نظر می‌دهد که اوشنر در اعصار ماقبل تاریخ می‌زیسته و آوازه خرد و دانش او بدوره‌های بعد رسیده و سپس در رسالات پهلوی آمده است.^۵

از بررسی تاریخ دوره ساسانی چنین معلوم می‌شود که در این دوره اندرزنامه‌نویسی رواج داشته و مقام اندرزبَدی یکی از مناصب مهم این زمان بوده است و اندرز بدان که از طبقه روحانیان بوده‌اند اندرزنامه‌هایی از خود بجا گذاشته‌اند.^۶

متن زیر که بزبان پهلوی و خط آمده بود از اندرزنامه اوشنر داناست. این متن را در سال ۱۹۳۰ میلادی ارواد بامانجی ناصر وانجی دهابهار با چند نسخه مقابله کرده و بانگلیسی ترجمه و بچاپ رسانیده است.

۴- کیانیان، کریستنسن، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا ۱۱۴ و ۱۲۱

۵- اندرز اوشنر دانا از ارواد بامانجی ناصر وانجی دهابهار ۱۹۳۰

۶- تاریخ تمدن ایران ساسانی از شادروان سعید نفیسی، ۲۷۱ و تعداد ساسانی از علی

نگارنده این متن را بفارسی برگردانیده و واژه‌هایی که نیاز به توضیح داشته در زیرنویس شرح لازم را داده است. لازم به یادآوری است که این متن را شادروان رشید یاسمی بفارسی ترجمه و در شماره آذرماه ۱۳۱۳ مجله مهر بچاپ رسانیده‌اند. واژه‌هایی که در [] آمده برای روشن شدن مطلب افزوده شده است.

* * *

۱- پرسید^{*} شاگرد [از] اوشنر[†] دانا که [از] یک تاهزار هر ماریک[‡]

این را، سخنی به فرهنگ بگوی.

۲- اوشنر گفت نخست هنر برای مردمان خرد بیه[است]

۳- آن یک کار که در کردن آن پشیمانی نه بود کیرفه[§] [است]

۴- آن یک کار که مایه ورتین چیز، تُخستانی^{||} [است]

۵- و آن یک کار که برای مردمان فرخ ترین چیز، دانش و دهش [است]

۶- و آن یک چیز زشت که از هر زشتی دشوارتر [و] نهفتن نشاید

درویشی [است].

۷- و آن یک چیز که[¶] ازاو بودن نشاید کُنش خویش [است]

۸- و آن یک [که] باهر چیز آمیخته بُود فرساوندی[¤] [است].

۹- و [آن] یک [که] از هر تیزی تیزتر کامه[¤] خشم [است].

۱- ماریک : شمار

۲- کرفه : نواب، کار نیک

۳- تُخستانی : کوشانی، کوشش.

۴- یعنی که بی او نشاید.

۵- کامه: میل، خواست

- ۱۰- و [آن] یک چیز که از هر تاریکی تاریکتر **دژآگاهی**^۷ [است]
- ۱۱- و [آن] یک بندی که از هر بندی سخت‌تر **ورون**^۸ [است]
- ۱۲- و [آن] یک آسانی که از هر آسانی آسانتر **خورستن**^۹ [است]
- ۱۳- و [آن] یک راه که سوی بهشت شود **گروش راست**^{۱۰} و **کُنیش**
نیک [است]
- ۱۴- این دو پیرایه برای مردمان **بِه** [است] دهش و داش
- ۱۵- دو [کس] هستند خویشتن رفت^{۱۱} نکنند یکی [آن] که به درست
آوازی سخن بدیگران نگوید دو دیگر آنکه از بدان چیز نخواهد
- ۱۶- دو [کس] هستند که همواره زهر به دل افکنده بُوند یکی
درویش که هر چیز به نیاز خواهد دو دیگر تو انگر^{۱۲} تند واژوک^{۱۳}.
- ۱۷- دو چیز [را] گرامی‌تر داشتن، یکی درویش راست دو دیگر
تو انگر نهان بُرد^{۱۴}.
- ۱۸- از این دو چیز بیش سَزَد اندیشیدن، یکی از گناه دو دیگر از
بَدان.
- ۱۹- از این دو چیز شرم نباید کردن، یکی از بیماری دو دیگر از
خویشاوند درویش.

۷- **دژآگاهی** : نادانی۸- **ورون** : شهرت۹- **خورستن** : فناعت۱۰- **گروش راست** : ایمان درست

۱۱- خویشتن رفت نکنند: خود را سبک نکنند، آبروی خود را نبرند

۱۲- واژه‌ای که به تو انگری برگردانیده شده در متن «پاتخشا» و بمعنی قادر، توانا و
دراینجا معنی تو انگر اراده شده است.

۱۳- واژوک: واژه، سخن، گفتار.

۱۴- نهان برد: ضد خودنمایی، غیرمتظاهر.

- ۲۰- دو هستند که در هنگام بدی [به آسانی [گذرانند] یکی دل دانا که [از] دانائی و فرزانگی چیزی را به چیزی ندارد و رنجه نبود یکی دژآگاه^۷ که از دژآگاهی چیزی را به چیزی ندارد [و] رنجه نبود.
- ۲۱- دو [کس] هستند که همیشه تند [هستند] یکی تُخشارمد^{۱۵} و یکی که از چیز بی سود شاد [است]
- ۲۲- دو [کس] هستند که [آنها] دشمن بیش از آنچه شایسته بود [هست] یکی مینیتار مرد^{۱۶} که خویشتن برتر از پایه خویش اندیشد و دارد و یکی ستیز کار مرد که به هر چیز ستیزد.
- ۲۳- دو چیز را از خویشتن دور نباید داشتن، یکی خویش نیک و دیگر خرد.
- ۲۴- سه چیز [را] استوارتر باید داشتن، یکی ... دو دیگر دوستی و سه دیگر زینهار^{۱۷}
- ۲۵- سه چیز ... گرامی تر بود به راستی دهش
- ۲۶- این دشوارتر دارد آز جوان کور و زن.
- ۲۷- سه [کس] هستند که بیشتر شایسته دوستی بوند، دانا، پزشک نیک و زن نیک خویش.
- ۲۸- چهار [چیز] هستند تا به گاه^{۱۸} رسید گفتن نیاید، خورش تا گوارد، زن تامیرد، مرد دلیر تا از کارزار باز آید و بر زمین تابه انبار کنند.
- ۲۹- سه [چیز] هستند که هر چند برسنجد خوارتر، آموزش فرهنگ بی سود و بد، و مردم بد و راه تاریک ترسناک.

۱۵- تختا: پر جنب و جوش، پر نیرو . ۱۶- مینیتار: خوداندیش، متکبر، معجب

۱۸- گاه: وقت

۱۷- زینهار: امان

۳۰- سه^{۱۹} چیز مردارا بُرزشی^{۲۰} تر بود خرد، خیم^{۲۱} و خوی
بهان^{۲۲} داشتن.

۳۱- به سه چیز مرد غم را تواند گوارد^{۲۳}، بمسخن دانایان و دیدار
دوستان و می.

۳۲- ماهروز^{۲۴} سه چیزرا تخشش^{۲۵} کنند، رامش خویش، پسند
نیکان و ستایش کِرفَه مزد^{۲۶} را.

۳۳- چهار چیز مرد [را] زیانکارتر بود، بسیار خوردن می و وردن^{۲۷}
به زنان و بسیار کردن نیوار تَخشیر^{۲۸} و نخجیر بیش از اندازه.

۳۴- چهار چیز مرد [را] گرامی تر [است] گرفتن و دادن، بُرزش^{۲۹}
بزرگان و پناهدادن، و پیوند با نیکان.

۳۵- پنج هستند که از آنها جدا بود پشمیمان نباشد از خدایی^{۳۰} که
نیک و بد نداند دو دیگر دوست ریایی و سه دیگر زن بد چهارم یار بد، پنجم
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرمال جامع علوم انسانی

۴۰- بُرزشی: بلندبایه

۱۹- در متن چهار آمده

۴۱- خیم: سرشت، طبیعت.

۲۰- این واژه در متن نهانی نیز خوانده

۴۲- می شود. در این صورت بمعنی غیر متظاهر است.

۲۱- گوارد: تسکین دهد.

۴۳- ماهروز: روزدوازدهم هرماه شمسی

۲۲- تخشش: کوشش

۴۴- مزد: صورت دیگر واژه «میزد» بمعنی ولیمه دینی است، مفهوم جمله چنین

بنظر می رسد و «ستایش و تحیی از کار ثواب و نیک و لیمه دادن».

۴۵- نخجیر: شکار

۲۳- نیو ارتخییر: بازی نرد

۴۶- بُرزش: بزرگداشت، احترام.

۲۴- خدا: صاحب، آقا

- ^{۳۱} ۳۷- پنج [چیز پیش] از گاه^{۱۸} بدست آوردن نتوان یکی مینش.
- پادشاهان دودیگر دلیر[ی] مرد تا از کارزار باز آید سه دیگر ارجمندی مرد تا با مدن انجمن شتابند. چهارم دوستی مرد تا به استانه^{۳۲} و پنجم نیکنامی زن تا فرجام کار.
- ^{۳۲} ۳۸- و به این پنج چیز مرد بدکار یابد نام بود نخست از زتاری^{۳۳}، دودیگر از افسوسگری^{۳۴} سه دیگر از خشمگینی چهارم روان ناگِروی^{۳۵} و پنجم از فریفتاری.
- ^{۳۳} ۳۹- به این پنج چیز مرد[را] دانا دارند نه دژاگاه^۷. یک به چیز شده و گذشته غم نه بزد دودیگر آمده است را میتوخت^{۳۶} نیاندیشد سه دیگر به آنچه آمده است خورسند [باشد] چهارم با آنچه امید دارد سزاوار بود، پنجم به اناکی^{۳۷} پریشان و به نیکی مست نباشد.
- ۴۰- این پنج چیز برای دژاگاهان^۷ بود نه دانایان، یکی آنکه بدون سبب خشم گیرد دودیگر که دوست[و] دشمن نشناشد، سه دیگر که [سخن] بی سود بسیار گوید، چهارم که راز نشاید داشتن پنجم که بیگاه بسیار خنده داشت.
- ۴۱- شش هستند که این شش چیز ازاو پرهیز بودن
- ۴۲- بالستانی کردن^{۳۸} و در خشم کین از مینش خویش بازداشت.

۳۱- مینش: عقیده، قصد، اندیشه.

۳۲- استانه: مفهوم کلمه بدبوختی و پریشانی.

۳۳- زتاری: شقاوت، بی رحمی.

۳۴- افسوسگری: استهزا، مسخرگی.

۳۵- روان ناگِروی: بی ایمانی به روان.

۳۶- میتوخت: سخن دروغ، خط.

۳۷- اناکی: رنج، مصیبت، غم.

۳۸- بالستانی کردن: خود را برتر و بالاتر گرفتن.

نگریدار^{۳۹} نیکی [بودن] و به فرساوندی چیز اندیشیدن و دشمن را به چاره نیک نگفت، دوستان را نه بخوبی تمام گفت، به هر چاره جای نیک از دست به نهشتن و اندک آهی^{۴۰} خویش به ویراستن^۱.

پس آهی کسان بگفت، به راز پادشاهان نه رفت، نه جست، نه خواستن، آنکه [را] مهتر مرداز او آزرده بُود دور گشتن و آنکه به رزه درائی و افسوسگری اندیشد دور داشتن و مردگان را گاه کِرفه کردن اندربیاد داشتن و آنکه گناه، بزه کرده [و] پشیمان است به توبه بودن و دیگر نیز گناه نکردن برابر دستور، و هر کس [را] نیک چشمی^{۴۱} کردن و به فراوان^{۴۲} دادن.

۴۳— پرسید [شاگرد] که چه کردن به و چه نکردن و چه نگاه داشتن و چه باز داشتن و چه به هشت، و چه فراز گرفتن [به] است

۴۴— پاسخ کرد که کردن آشتبایی به و نکردن جنگ، فریاد به، نگاه داشتن زبان به و باز داشتن خشم به، به هشت کین به [و] فراز گرفتن دین

۴۵— پرسید [شاگرد] که چه هست و چه نیست، چیست آنکه بفریبد

۴۶— پاسخ: هست روان، تن آنکه بفریبد، آن نیست که سخن دانایان و دین آگاهان [به] کار نه دارد و از کردار خویش پشیمان [بُود].

و دانا آن کس که دین آگاه، و دین آگاه آن کس که [به] اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک بی گمان [است] و گروش راست و پرستش روشنانه به فر^۲

۴۰— آهی: عیب، نقص

۳۹— نگریدار: متوجه

۴۱— ویراستن: مرتب کردن، درست کردن، زیبا کردن

۴۲— نیک چشمی: مهر بانی

۴۳— واژه‌ای که به فراوان برگردانده شده «برون» بمعنی بیشتر و کامل و فراوان است

[ایزد] دارد^{۴۴}.

۴۷— بداند که بُنُشتَك^{۲۵} به و دهش نیک که کند و بُنُشتَك بدو دهش بد [که]

۴۸— این نیز گفته است که آز به خور سندی^۹ و ورون^۸ به چاره و خشم به نیک آندیشی بشاید کشد^۶ و چون نیکوئی به آندیشه آید زود بگیرای و چون بدی به آندیشه آید از خویش بسپورزای^۷.

۴۹— [پرسید شاگرد] که درویش به چه خرم، بد کار امید به که دارد پاسخ: چون نیست [اهیچ] نیکی به از پاکی و نیز نیست هیچ بدی بدتر از بد کاری و ناپاکی، درویش تواند کیرفه انبار گردن و که یزدان یکتا یار اوست چگونه [که] شاید^۸ بودن.

۵۰— شاگرد این نیز پرسید از او شنر بخرد که انوش^{۴۹} چه؟

۵۱— او شنر گفت که خورش نه تنها خورند و کیرفه‌ای که به پتیاره^{۵۰} بزد کنند و بزه‌ای که از ستمبکی آز و خشم کنند و برای آز و خشم و ورون نیز [چاره هست] چه آز به خور سندی و ورون به چاره و آموزش و خشم به نیک آندیشی [توان] کشت پیام جامع علوم انسانی

۵۲— [پرسید شاگرد] کیرفه چه [او شنر گفت] ... پرهیختن ...

۴۴— مفهوم جمله چنین بنظر می‌رسد: شکوه و جلال خدائی را بطور روشنی ستایش کند

۴۵— بُنُشتَك: مبدأ علت العلل مفهوم چنین بنظر می‌رسد «مبدأ خیر و دهش نیک چه کسی

۴۶— کشت: از بین برداشت است».

۴۷— سپورزای: دور کن از مصدر سپورختن بمعنی خودداری کردن، دور گردن، راندن ...

۴۸— معنی چنین بنظر می‌رسد «آنطور که شایسته هست».

۴۹— پتیاره: ضد، مخالف، آفت، بلا

۵۰— انوش: بی مرگ

۵۱— ستمبکی: ستمبندگی، ستمکاری

گناه خورستنده باندازه.

۵۳— آنکه بخرد خواهدبودن گوی بُونَدک مینش^{۵۲} باش
 آنکه به خیم خواهدبودن گوی دل درد^{۵۳} باش
 آنکه خشنود خواهدبودن گوی که پِه‌دوست باش
 آنکه روان دوست خواهدبودن گوی که رادباش
 آنکه به سودمند[ی] خواهدبودن گوی که افسوس مکن
 آنکه خوب گفتار خواهدبودن گوی که راست گفتار باش
 آنکه گستاخی با روان خویش خواهدکردن گوی که هر کس [را] دوست
 باش و بد خوئی مکن

آنکه ژرفبین خواهدبودن گوی که خوب آموزش باش
 ۵۴— دانای خرد آزموده همچنین گفت که خواسته^{۵۴} بسیار و بسیار
 بودی بی‌اندازه برای هر کس زیانکارتر است چه، ایشان را که نیست به آرزو
 و شتاب خواهند و ایشان را که هست همیشه در شتاب آز انديشه^{۵۵} دارند
 و ایشان را که بود، نشد^{۵۵} همواره رنجه به تیماس (؟) فستند. و خواسته
 به‌اندازه و پیمان، آن اندازه بِه‌است که پتیاره^{۵۶} از تن تواند بازداشتند.
 ۵۶— او این نیز گفت که آزرمترین^{۵۶} چیز و کس مردمان هر روز در
 کاهش[است] پس به آن[چه] سزايشی‌تر مکوشید^{۵۷} و خویشتن به سود
 گیتی زنده مدارید. فرخ آن تن، که بزرگ یزدان [را] آفرین و سپاس
 گرده است به‌ستایش و نیایش و داداری، و امید به اورمزد خدای و امهر—

۵۲— بُونَدک منیش: کامل‌اندیش

۵۳— دل دردباش: غم‌خوار دیگران باش

۵۵— بوده‌نشد: میر نشد

۵۶— آزرمترین: ارجمندترین

۵۷— یعنی بیش از اندازه و بیش از شایستگی مکوشید

سپندان بزرگ و همه مینوان^{۵۸} خوب [دارد] و [بداند] که رهبری^{۵۹} مینو و گیتی ازاو پیدا بود. وما مردمان [در] ستایندگی و سپاس بیشمار نسبت به او رمز خدای و امیر سپندان و همه مینوان خوب باید کوشان بودن چه، همچون که مامهتر دام^{۶۰} هستیم نخست چیز که به آن رود این داد است که ما به هماوندی^{۶۱} و بزرگی و پیروزگری او رمز خدای و امیر سپندان و پیروزگری و نیرومندی^{۶۲} دین مزدیسنان آگاه بودن.

چه اگر من بی گمانم که دادار او رمز دام و دهش [و] مینوی و گیتی بودن را به اینگونه ویژه کرد، شایسته است که رستاخیز و تن پسین را نیز داده است. چه، از آگاهی تام و داداری تام و دانش تام خویش این چیز سهی^{۶۳} تر و ارجمندتر و سودمندتر و بی کرانه و رامش تر داده[است].

[و] همچنین رستاخیز و تن پسین و همه دام و دهش ویژه بی آهو بیمرگ و بی پیری و بی گرسنگی و بی تشنگی و بی پتیاره کردن

[و] به فرجام باز خویش کردن پیروزگرانه^{۶۴} [و] به فرجام نه هزار سال نابود کردن گنامینوک^{۶۵} بدکار [و] زادگان^{۶۶} [او] پس فریزو بان؟ هست همه

۵۸- مینوان: ارواح پاک و طیبه

۵۹- در متن راپنباری آمده که بمعنی نظم و ترتیب و رهبری است.

۶۰- دام: مخلوق، آفریده

۶۱- هماوندی : توانائی

۶۲- در متن اوژومندی آمده که بمعنی نیرومندی است.

۶۳- سهی: قابل توجه از مصدر سهیت بمعنی بنظر آمدن ، قابل توجه بودن

۶۴- یعنی در فرجام پیروزگرانه بسوی خویش باز می گرداند.

۶۵- گنامینوک: اهریمن
۶۶- اشاره بعقیده مزدیسنان درباره عمر جهان است . نک ایران در زمان ساسانیان از کربستان سن، ترجمة رشید باسمی، چاپ دوم ۱۶۸

مردمان گذاره^{۶۷} بر نگریدن، که به کردن رستاخیز و تنپسین چه چیز رهانده‌تر.

من از دستوران دانا چنین سخن شنوده‌ام.

به اسنوخرد^{۶۸} و دشروت خرد^{۶۹} سِزد دانستن که بکردن رستاخیز و تنپسین این چیزی پهروم‌تر^{۷۰} و چگونه به دین مزدیسان^{۵۹} و گنجوری کردن استوان[است و] هوشیار باید بودن که تا به گیتی زنده‌اند کامه، کامه اورمزد خدای درزیدن [او] بدین باید بودن که مارا گناک^{۶۵} بدکار بازادگانش نه فریبند و مارا از راه راست یزدان به نگرداشند.

۵۶- انوشه‌روان^{۷۱} باد اوشنر پر خرد که به شاگرد خویش این اندرز کرد و فرمان داد.

فرجفت^{۷۲} به درود و شادی، رامش... انوشه روان آنکه نوشت.

پایان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* * *

۶۷- گذاره: گذرگاه، بنظر میرسد مقصود چیزی دبل با پل صراط است

۶۸- اسنوخرد: خرد فطری ۶۹- دشروت خرد: خرد اکتسابی

۷۰- پهروم: عالی‌ترین ۷۱- انوشه‌روان: جاوید، بی‌مرگ

۷۲- فرجفت: پایان بافت.

Digitized by srujanika@gmail.com

—:0:—

(14) **କୁର୍ମପତ୍ର** ॥୫ ଅନୁଷ୍ଠାନିକ ୨୦ ଶର୍ମିଷ୍ଠାନାନ୍ଦ ।

1 C. adds வார் . 2 So all, but indistinct in K. 3 C. adds ஏ.
 4 C. adds ஏ 5 So all, for ஏக் 6 C. prefixes ஏ. 7 K., P., M. ஏவுடையோ
 8 C. ஏவுப்பாலை 9 C. om. 10 C. ஏவார் 11 K., P., M. ஏவுடையோ 12 C. ஏவா
 13 P., M. om. 14 P., M. ஏவுடையோ; C. adds ஏ 15 C. ஏவு 16 P., M., K.
 om. 17 So all, for ஏவுடையோ. 18 K., P., M. ஏவுங்கள். 19 C. prefixes ஏ.
 20 So C.; P., M. ஏவு; K. indistinct. 21 So C. only.

କୁ କାହିଁ ପାଇଁ ନାହିଁ । ॥୧୫॥ ୧୦ ଶରୀରରେ କାହିଁ କାହିଁ
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୧୬॥ ୧୧ କାହିଁ କାହିଁ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୧୭॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୧୮॥ ୧୨ କାହିଁ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୧୯॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୦॥ ୧୩ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୧॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୨॥ ୧୪ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୩॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୪॥ ୧୫ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୫॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୬॥ ୧୬ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୭॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୭॥ ୧୭ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୮॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୮॥ ୧୮ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୯॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୨୯॥ ୧୯ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୦॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୦॥ ୨୦ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୧॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୧॥ ୨୧ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୨॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୨॥ ୨୨ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୩॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୩॥ ୨୩ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୪॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୪॥ ୨୪ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୫॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୫॥ ୨୫ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୬॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୬॥ ୨୬ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୭॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୭॥ ୨୭ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୮॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୮॥ ୨୮ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୯॥
କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୯॥ ୨୯ କାହିଁ କାହିଁ । ॥୩୩॥

1 So C.; others ୪୯୮. 2 So C.; gaps in K., P., M. 3 P., M. pref. ।; K. indistinct. 4 So C.; others ୯୨୨୨. 5 The last 4 worde are found in C. only: K. gives ୬ only and leaves a gap here on account of the portion being worm eaten and so P., M. leave gaps for these words; only the last letter ୭ is distinct in P. and M. 6 K. has a lacuna. 7 P., M. om. 8 Thus C. only, which alone gives also the next word; only ୫ in the rest, which leave off the next word. 9 P., M. ୩୧୩୮; K. corrects last ୯ to ୯. 10 C. ୨୯୩୧୯୮୧ ୨୯୨୨: K., P., M. add ୧୬ ୨୯୯୨ which is rightly omitted in C. 11 only C. gives ।. 12 K. adds ୨୯୯ and strikes off. 13 So all, for ୨୯୯୧୯ 14 C. pref. । 15 C. ୨ ୨୯୨୧୯୧୯. 16 So C.; others ୮୩୯. 17 All except C. om. 18 C. adds ୨୯୯୧୯ 19 C. om. 20 Thus C.; K., P., M. ୨୯ 21. K., P., M. om., last two words. 22 C. pref. ।. 23 So C.; others ୨୯୨୧୯.

1 So C.; others ୨-୩୩-୩୦ 2 C. ୧୯୮୫ 3 So C.; others ୪୪୬ 4 C.
om. 5 C. ends here. 6 A lacuna in all; the last letter ୭ is distinct only
in K. 7 Thus all, for ୬୬ ୬୩ or ୮୬୯ ୮୩ 8 So P., M.: indistinct in K.
9 M. ୪୧୫; K. changes ୪୧୫ to ୧୦୧୫ 10. P. and M. ୨୮୮ 11 P., M. om.
12 P., M. ୧୦୧୮୯ 13 P., M. ୩୧୮୯ 14 P., M. ୩

ଓঁ । কেু স্তোৱুৰো শ্ৰী (30) । ॥৭৯কু ॥
শ্ৰী (31) । ৰামানুজ পূজা ॥১১৭ । কুৰুক্ষেত্ৰে পুৰুষ
ৰামানুজ । ৰামানুজ পুৰুষ ॥৭৩ । ৰামানুজ
ৰামানুজ (32) । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ
পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ ।
ৰামানুজ (33) । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ
পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ
ৰামানুজ (34) । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ
পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ
ৰামানুজ (35) । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ
পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ । ৰামানুজ পুৰুষ ।

1 P., M.  2 P.  3 P., M.  4 P., M.  5 M. repeats.
 6. So all, for  7. All add  8. P., M. repeat; K. has two strokes
 (=) at the end of the line. 9. So all, for  10 So all, for 
 11. P., M.  12. K. indistinct. 13 P., M.  K. indistinct.
 14. P., M.  15. P., M.  for  16. So all, for 
 17 P., M. 

ମେଲ୍ଲେ ପାଠୀରାଜପଦ ନନ୍ଦ ପ ॥୩୬ ତା ପା ପା ପା ପା
ରାଜସ ପାଠୀପଦ ଚାଲାପ । ୨୯ାଶୁଷ ତା ପା ପା ପା ପା
ପା ପା ପା ପା ପା ॥୩୭ । (38) ପାଠୀକଳେ ତା ପା ପା
କ କରିବାରେ କାହାର ନାମିଲା ଏହାପାଠୀପଦ ଲକ୍ଷ୍ମୀ ପାଠୀପଦ
ଏହାକୁ ପାଠୀ ମେଲ୍ଲେ । ପାଠୀକୁ ନାମିଲା ଏହାପଦ ଏହାକୁ
ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ ॥୩୮ (39) ପାଠୀମଧ୍ୟରେ ନାମିଲାପାଠୀ
ମାତ୍ରକାରୀ ପାଠୀ ॥୩୯ ଓହି ପାଠୀକୁ ପାଠୀପଦ ଏହାକୁ
ପାଠୀ ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ । ଏହାକୁ ପାଠୀ ଏହାକୁ ପାଠୀ ।
ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ ॥୪୦ (40)
ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ । ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ ॥୪୧
ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ । ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ ॥୪୨
ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ । ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ ॥୪୩
ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ । ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ ॥୪୪
ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ । (41)
.....
ପାଠୀମଧ୍ୟରେ କାହାର ନାମିଲା ଏହାପଦ ଏହାକୁ ପାଠୀପଦ
ଏହାକୁ ପାଠୀ ପାଠୀ ପାଠୀ । ॥୪୫ (42)

6 Only the first character of ଶ୍ରୀ ଉତ୍ସବ is distinct in K. There is a lacuna here in all MSS. One whole folio, perhaps two, (see Preface) is missing.

1. P., M. மெருந்து 2. K. விட 3. P. and M. சூலை ; the first letter ச is indistinct in K. 4. All சுவை 5. So all, for சுவை (?) 6. P. and M. பிள்ளை 7. Corr.: all சுவை 8. P. om. 9. So all, for சுக் 10. P., M. om. the word and leave a blank : the word is indistinct in K.

1. K torn or eaten away ; both لـ for which gives it as a catch-word at the end of
 4. P., M. ۴۵۰) 5. All مـ 6. Thus all : better

2. All own, except P.

which gives it as a catch-word at the end of
4. P., M. ፭፻፲፯ 5. All የሆኑ— 6. Thus all : better

128 v 8. P. ١٢٨
و ٧. P. ٣٣٦

• ୧୦' । ମଦ୍ଦାରୁ କାହାରେ ନାହିଁ ॥୪
ଅଜୀବ ଓଷଧି.....ଲୁହାରୁକାହାରେ । (52)

1. The first part of this word, viz., ஏ is distinct in K.; P., M. ~~ஏ~~
 2. There is no blank here in P. and M. but K. has a space of one word left blank.
 3. Supplied : all om.; this word coming at the end of the line in K. is torn off and thus is quite indistinct in the photo; P. and M. leave a gap for this.
 4. Indistinct in K. 6. Thus all, for முருங்கி 6. P., M. சுங்கி

1. Only the last part of this word is distinctly visible in K. 2. P. leaves a blank after it. 8. P., M. **ନେତ୍ର**; as the word occurs at the beginning of the line, the first letter **ନ** is indistinct in K. 4. P., M. **ବ୍ୟାପକ** 5. P. and M. **ଦେଖ**; only the last **ଖ** is distinct in K. 6. Corrected : all **ଦେଖିଲୁକ**. 7. Thus all; for **ହୁ**. 8. Thus all, for **ଥିଲୁ**. 9. All prefix :



1. P. and M. ଓରୁଳ୍ଲ 2. All ପ୍ରଦୟନ୍ତିର 3. All କ୍ରମିତିର 4. K. ends here.
 5. So both, for ଏହାରି. 6. So both, for କିମ୍ବାରି. 7. P. ଶୁଣି;
 M. ଶୁଣି 8. Both ରେତୀଶରି 9. Both କରେନ୍ତିର 10. Both repeat
 11. Both prefix 12. Both ପ୍ରଦୟନ୍ତିର 13. Both କ୍ରମିତିର

پوشاک و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی